یادداشت

# چه موجوداتِ غریبی هستند آدم‌ها

**حالا در پاکت را خواهم بست. کارت «مُزاحم نشوید» را بَیرون در خواهم آویخت و آن‌وقت اصلاح خواهم کرد. حقیقت این است که امروز صُبح اصلاح کردم، اما نمی‌خواهم کسی بفهمد ریشم دارد سفید می‌شود...**

**آخرین جُمله‌های رُمان**

**محسن آزرم***:** هدفِ رُمان اگر نشان دادن و تَوجیه واقعیت باشد (این طور که بعضی فرانسوی‌ها عقیده دارند)، «آلبوم خاطرات» رُمان خوبی است و اگر آن جُمله مشهور «هنری میلر» (یکَ نابغه مجنون) را به یاد بیاوریم که کَارِ اصلی داستان‌ها این است که ما را به سوی زندگی هَل دهند، و زندگی را با حرص و وَلَع به کام ما شیرین کنند، (یا تلخ کنند. چه فرقی می‌کند؟) باز هم نمی‌شود از کنارِ آلبومِ خاطرات بی‌اعتنا گذشت. هانس هرلین آلمانی را نمی‌شناسیم (دست‌کم من نمی‌شناسم) وَلی همین یک رُمان کافی است تا اسمِ او را هم کنار باقی نویسنده‌هایی بگذاریم که کارشان، شناختِ آدم‌ها است، یعنی شخصیت‌هایی را می‌نویسَند که آنها را لحظه به لحظه می‌شناسیم و نمی‌شود رفتارشان را پیش‌بینی کرد. خوبی آلبومِ خاطرات در این است که شخصیّتِ اصلی‌اش را بی‌واسطه مُعرّفی می‌کند، و اصلاً همین که روایتِ داستان را به عُهده او می‌گذارد، نشان از این دارد که نباید دل خوش کنیم که می‌شود او را کاملاً شناخت. وقتی روایت داستان را به شخصیّتِ اصلی می‌سپارند، یعنی فقط آن تکّه‌های داستان را که دوست دارد تعریف می‌کند، و داستان را آن‌طور که دوست دارد پیش می‌برد. شاید شما هم شنیده باشید که می‌گویند بینِ

نویسنده و شخصیّتِ داستانش، رابطه‌ای هست که می‌شود آن را به رابطه پزشک و بیمار تشبیه کرد. یعنی بیمار، در ابتدای کار، همه چیزهایی را که باید نمی‌گوید و پزشک، برای تشخیص درستِ بیماری، همه آن چیزها را لازم دارد. آلبومِ خاطرات همه این چیزها را در خود دارد، پس رُمان خوبی است. این قبول. امّا خوبی داستان هانس هرلین (دست‌کم به‌نظرِ من) به چیزی دیگر برمی‌گردد، به چیزی توصیف‌ناشُدنی که شاید «حس‌وحال» مُعادل خوبی باشد برایش. آلبومِ خاطرات، رُمان حس‌وحالَ است، و اگر فکر می‌کنید این عبارت، خَبری از درون رُمان نمی‌دهد، خدمتتان عرض می‌کنم که اتفاقاً همه رُمان، به یک معنا، همین است. اصلاً همین که ما لحظه به لحظه حال شخصیّتِ اصلی داستان را بهتر درک می‌کنیم و می‌فَهمیم اینَ کارهای عجیب‌وغریبی که ازش سرمی‌زند، نتیجه چه چیزهایی است، همین که رازهای زندگی‌اش را یکی یکی افشا می‌کند و بی‌آن‌که سرپوشی رَوی کارهایش بگذارد، درباره‌شان توضیح می‌دهد، نشانهَ همین حس‌وحال است. همه‌چیز بستگی دارد به حس‌وحال او، و اگر خبری به ما می‌رسد، از برکتِ همین حس‌وحَال است. مُهم‌ترین حسِّ داستان، شایَد آگاه‌بودن راوی به مرگِ خودش باشد، به این که آن لحظه جادَویی و البتهَ دوست‌داشتنی، دور نیست. درست در یک قدمی است. کم‌تر داستانی را خوانده‌ام که مرگ در آن، این‌قدر آرام و بی‌صدا، حرکت کند و راه خودش را برود، بی‌آن‌که اعلامِ حُضور کند، بی‌آن‌که حَضورش همه‌چیز را به‌هَم بریزد. برای من (به‌عُنوان یکی از چند هزار خواننده کتاب) چیزیَ تلخ‌تر و هولناکَ‌تر از پایان داستان نبود. وقتی در دیدار اوّل، کتاب را تمام کردم، منگَ این پایان غریب (و البته دوست‌داشتنی) بودم و همه‌اشَ به این فکر می‌کردم که مگر می‌شود این‌گونه آرام در آغوشِ مرگ خزید و به بودنش عادت کرد. آخرین جُملهَ‌های رُمان، که آنها را در ابتدای این یادداشت آورده‌ام، همَان چیزهایی هستند که هیچ‌وقت فراموششان نمی‌کنم. حتّی اگر روزی روزگاری گرد پیری بر حافظه‌ام بنشیند، بعید می‌دانم که تلخی اینَ جمله آخر را فراموش کنم. (اما نمی‌خواهم کسی بفهمد ریشم دارد سفید می‌شود.) می‌بینید آدم‌ها چه موجوداتِ غریبی هستند؟ از مرگ نمی‌ترسند، ولی از هم خجالت می‌کشند. راستی، چرا یک آدم، وقتی در آستانه مرگ است، وقتی فُرصتی برای هیچ کاری ندارد، به سفیدی ریشش فکر می‌کند؟ جُز این است که حتّی در آستانه مرگ هم به زندگی می‌اندیشد؟ چه موجوداتِ غریبی هستند آدم‌ها.

تصمیم داریم در این صفحه کتاب‌های حوزه هنر و ادبیات را ارزش‌گذاری کنیم. ارزش‌گذاری با توجه به محتوا و ساختار کتاب‌ها انجام می‌شود. این هفته کتاب آلبوم خاطرات نوشته هانس هرلین را ارزش‌گذاری کرده‌ایم.

بی‌ارزش*، متوسط**، خوب***، عالی****، ممتاز*****

# هنوز برای مردن وقت داریم

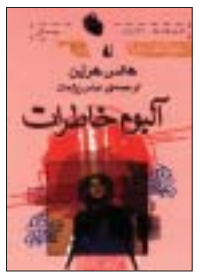

**آلبوم خاطرات**
**هانس هرلین**
**ترجمه: عباس پژمان**
**ناشر: نشر افق**
**چاپ اول: ۱۳۸۴**
**تعداد: ۲۲۰۰ نسخه**
**قیمت: ۳۹۰۰ تومان**

**عشق به زندگی رابطه‌ای قدیمی بیش نیست که نمی‌دانیم از دستش چگونه خلاص شویم. نیرویش در این است که دائمی است. اما مرگ این تداوم را قطع و آرزوی نامیرایی‌مان را علاج می‌کند.**

**مارسل پروست- جست‌وجوی زمان از دست رفته- گریخته**

■■■

**مهدی یزدانی خرم****:** درباره رمان آلبوم خاطرات دو نکته مهم وجود دارد که این رمان را میان بسیاری آثار منتشر شده این روزها متمایز می‌کند. این نکات به همراه حس تکان‌دهنده‌ای که در کلیت روایت به صورت «نوستالژی» رها شده نوشته هانس هرلین را به رمانی تبدیل می‌کند که رگه‌های یک ادبیات اروپایی ناب در آن دیده می‌شود. نکته اول و چیزی که باعث شده تا این رمان را یکی از خوب‌های این روزها بدانم به مفهوم و موضوعی برمی‌گردد که هرلین به دنبال روایت کردن از آن است. این آلمانی - که هیچ از زندگی‌اش نمی‌دانم- جنگ و آدم‌های آن را از جایی نگاه کرده که در آن برد و باخت آژیرهای هوایی، تانک‌های روسی و حتی سربازان درشت آمریکایی محلی از اعراب ندارند. او ذهنیتی ساخته که طی آن حقارت روزهای جنگ و سال‌های بعد از آن چنان شاعرانه و گاه خیال‌انگیز شده که می‌توانم بگویم از تمام حسرت‌ها، افسوس‌ها و ناکامی‌هایی که در متن بوده لذت برده‌ام. روایت عکاس تحقیر شده میانسالی که نازی‌ها عشقش را کشته‌اند و او مانده با عکس‌هایش و انتقامی که می‌تواند بگیرد. انتقامی که تمام رمان - شاید- برای این نوشته شده که آن را به تعویق بیندازد. نکته اول در این مفهوم است که «چطور می‌توان متنفر بود ولی توان کشتن نداشت؟» عکاس میانسال از پای درآمده را می‌بینیم که حافظه دیگران شده، خاطراتش گره خورده در سایرین و همین است که روح خواننده را نشانه می‌گیرد، اینکه حتی در زمان از دست رفته‌ای که خودت از آن عبور کرده‌ای، مجبور باشی با تصاویر و رفتارهای دیگران شریک شوی. انسان هرلین را دوست دارم چون حتی در انتزاعی‌ترین و مجردترین وجوه فردی‌اش هم نمی‌تواند دیگری را از یاد ببرد و یا تنها در گذشته‌اش راه برود و قهرمان یک زمان از یاد رفته باشد. جمله‌ای که در آغاز این نوشته آورده‌ام از پروست است و دقیقاً همان چیزی است که رمان آلبوم خاطرات، راوی تمام و کمال آن بوده است. وصل شدن یک مفهوم به یک روایت، از پروست تا هرلین. شاید به همین دلیل است که می‌توان گفت هرلین یکی از ادامه‌دهندگان ذهنیت پروستی در باب معنا و مفهوم خاطرات است و این تلقی برای کسانی که دلبسته این نوع ادبیات هستند کم ارزشی نیست. اما نکته دوم به آن چیزی بازمی‌گردد که می‌شود به آن ادبیات اروپایی‌ای گفت که مدت‌ها است در ایران کمتر ترجمه شده است. این نوع روایت برآمده از فرهنگ و تاریخی است که به شدت در جان و ذهن این انسان رسوخ و نفوذ کرده است. همان چیزی که از دلش کالوینو، مالاپارته، کوندرا، گراس، بکت و... درآمده‌اند. هرلین و روایت‌اش از همین جنس هستند. از ساختاری که انسان اروپایی را ناچار به مکث و تامل بر تاریخ و گذشته می‌کند و نمی‌تواند همه چیز را در چند دیالوگ و مونولوگ خلاصه کند. ادبیاتی که به‌جای حرف زدن بیشتر نگاه می‌کند و تصویرهایی می‌سازد که طی آنها پوسته چسبناک گذشته تاریخی بر ذهن انسان اروپایی بیشتر و بیشتر درک می‌شود. «آلبوم خاطرات» فرزند این ادبیات بزرگ است، محلی برای اینکه ببینیم یک انسان اروپایی ضربه‌خورده تنها رو به پیری و سرشار از گذشته‌ای شاعرانه و حتی طنزآلود چطور برای علاج نامیرایی‌اش به سمت مردن می‌رود. چطور می‌میرد... این رمان را عباس پژمان به فارسی برگردانده و چند ماهی است که از انتشارش می‌گذرد و نشر افق آلبوم خاطرات را منتشر کرده است.

# آدرس‌های اشتباهی

**سام فرزانه***:** «آلبوم خاطرات» رمان قشنگی است. برای همین یادتان باشد که نه از اسم رمانتیکش روترش کنید، نه روی جلد صورتی آن را جدی بگیرید و نه به این کار داشته باشید که چهره خانم دورگه سیاه‌پوست روی جلد به یک خانم آلمانی نمی‌ماند. بعد هم که کتاب را باز کردید و خواندنش را آغاز کردید دو سه نکته است که باید فراموش کنید تا لذت بیشتری از کتاب ببرید. اول اینکه باید خودتان را آماده کنید که کتابی به روش داستان پلیسی‌های درجه دو بخوانید. از آنها که به خواننده کد اشتباه می‌دهند و آخر سر کارآگاه ناقلا متوجه همه سرنخ‌ها می‌شود و مشت نابکاران را باز می‌کند. مثلاً شما از ابتدای داستان بارها و بارها به‌رغم آنکه راوی از همه چیز خبر دارد با نشانه‌هایی اشتباه، فکرهای اشتباهی به سرتان می‌زند و از مرحله پرت می‌شوید تا پنجاه صفحه بعد که اصل ماجرا را دریابید. نکته دیگری که باید فراموش کنید سعی نویسنده در ساختن شخصیت عکاس بر مبنای حرفه‌اش است. تلاشی که در ابتدای داستان بیشتر مشهود است و به تدریج کم‌رنگ می‌شود. در حالی که راوی یادداشت‌هایش را پس از ماجراها نوشته است و قاعدتاً اگر عکاس بودنش خیلی مهم است باید در باقی مطالب هم باشد که نیست. آخرین چیزی که باید چشم بر آن ببندید، آخر و عاقبت راوی است. از اینها که بگذرید، رمان «آلبوم خاطرات» رمان خوبی است. خانواده «لهر»ها خانواده منحصر به فردی هستند که شناخت آنها به شناختن آلمانی‌ها و روابط آدم‌ها در زمان جنگ کمک بسیاری می‌کند. همه رویدادها حول و حوش همین خانواده روی می‌دهد و ابعاد مختلف آنها و دستی که در همه چیز و همه جا دارند، جذاب است. همچنین قصد زندگی هر کدام از آدم‌ها و نسبتی که با جنگ داشتند نیز خواندنی است. آدم‌هایی که از جنگ زخم خورده بودند و ناچار بودند که همه آن زخم‌ها را فراموش کنند و به زندگی ادامه دهند. بعضی هم بودند که مانند همسر راوی وادداده بودند و خودشان را به حوادث سپرده بودند. بیان این طیف گسترده آدم‌ها و زندگی آنها از آن چیزهایی است که کمتر در ادبیات خود ما دیده می‌شود و اتفاقاً خیلی هم جذاب است. نویسنده در این اثر با حرکت در زمان و جلو و عقب کردن روایت رویدادها حال و هوای ویژه‌ای به کار بخشیده است. شما کافی است که در این اثر به شخصیتی بر بخورید و تا زمانی که تا آخر داستانش را نخوانید، نویسنده شما را رها نمی‌کند. همین امر گاهی سبب می‌شود که خواننده از خواندن خسته شود و درست در لحظه‌ای که در تعقیب رویدادی است، آن را نیمه‌کاره رها کند و به سراغ داستانی برود که نویسنده می‌خواهد از یکی از شخصیت‌ها تعریف کند.

**بعدالتحریر:** می‌خواستم از این کتاب تعریف کنم و شما را به خواندنش ترغیب کنم. اما گویا برعکس شد!

# ما هم میهمانیم

**سرخی تو از من**
**سپیده شاملو**
**ناشر مرکز-۱۳۸۵**
**تعداد: ۲۰۰۰**
**قیمت: ۳۱۵۰تومان**

**لادن نیکنام:** به نظر می‌رسد در عصری زندگی می‌کنیم که حرف، مفاهیم و احساسات گفته شده است و باز به نظر می‌آید که چیز زیادی نمی‌توانیم به حافظه و خرد جمعی‌مان اضافه کنیم. اما هستند آثاری که در حوزه ادبیات داستانی هنوز به کشف پدیده‌هایی نو پرداخته و به لحاظ فرم حرف‌های زیادی برای گفتن دارند. این آثار می‌توانند در یک بررسی تحلیلی در راستای آثار همزمان یا قبل از خود قرار گرفته و به طریقی به تکمیل تجربه‌های پیش از خود بپردازند. رمان «سرخی تو از من» نوشته «سپیده شاملو» به زعم نگارنده این سطور می‌تواند در زمره این آثار قلمداد شود. از همین آغاز هم بگویم که واژه «رمان» را بیهوده یا از سر عادت به کار نبرده‌ام، چرا که «رمان» هم مانند تمام پدیده‌های دوروبرمان تعریفی دارد و من بر قیاس همان تعریف «سرخی تو از من» را می‌دانم. متن «سپیده شاملو» بی‌شک خاستگاهی شهری داشته - هر چند که طبق تعریف جامعه‌شناسان و فیلسوفان کلان‌شهری به نام تهران تعاریف دقیق شهری را به معنای غربی‌اش ندارد - و این یعنی ما امکان بروز و ظهور آدم‌ها و صداها را در یک بستر مکانی واحد در ظرف زمانی محدود (چیزی نزدیک دو ماه و چند روز) در بستر روایی کار داریم. در واقع خالق این اثر از همان صفحات نخستین عزم جزم می‌کند تا بر تعداد و تنوع کاراکترهایش آرام‌آرام افزوده و ما را درگیر هسته اصلی روایت کند. ما در بخش‌های اولیه پس از آشنایی با مکان و زمان داستانی (یعنی شهر تهران در شب چهارشنبه‌سوری) با نگار آشنا می‌شویم. زنی طلاق گرفته و تنها، ساکن آپارتمانی که پیش از او مأوای دختری به نام فرزانه بوده است؛ دختری که از نظرگاه نگار زندگی عجیب و غریبی داشته و چند بخش جلوتر درمی‌یابیم او خودش را از بالای برج میلاد به پایین پرت کرده است.

نگار به شیوه تمام کاراکترهای سودایی و چندوجهی (کاراکتر تیپیک جوامع شهری) غرق دنیای ذهنی خود، میان گذشته و آینده در غلیان و سیلان است. او به زحمت می‌تواند بر سلسله افکار خود لگامی زده و درباره اتفاقات رخ داده پیرامون خودش موضع مشخصی بگیرد. (این بخش‌ها جهت ارائه از تکنیک تداعی آزاد معانی استفاده برده است.) به عنوان نمونه زمانی که از طریق برادر شوهر سابقش متوجه می‌شود که بهروز در بیمارستان بستری شده است مانند آدم‌های سرگردان میان خواب و بیداری راهی دیدار پدر تک‌فرزندش، فرهاد، می‌شود. البته نگار در مقام یک مادر هم تکلیف‌اش با فرهاد روشن نیست. ما گاه رگه‌هایی از احساسات مادرانه را در او بازشناخته و باز به دلیل عدم ثبات درونی به این بارقه‌ها بی‌اعتماد شده و شاید گاهی در دل به بهروز و خانواده‌اش حق بدهیم که فرهاد را از زندگی دائم با مادرش منع کرده‌اند. چگونه می‌شود به زنی نیمه‌هشیار، بدخواب، بی‌اشتها و پریشان‌فکر به عنوان مادر تکیه کرد؟ آیا نگار در پس خیره شدن‌های مدام به برج میلاد خیالی در سر می‌پروراند؟ تکیه نویسنده بر برج میلاد به عنوان المان اصلی تهران به چه معنا است؟ چرا او شب چهارشنبه‌سوری را به عنوان سکوی پرش رمان انتخاب کرده است؟

**■ «سرخی تو از من» ضیافتی چیده شده روی دوش آدم‌ها**

با اندکی تخیل و اغماض شاید بشود رمان مورد نظر این مقال را به لحاظ هندسی یا بصری به میزی بزرگ، چیده شده میان ذهن‌مان تشبیه کنیم. این تصویر از آنجا به ذهن متبادر می‌شود که در ابتدای اثر، نگار برای ورود به سال جدید سفره هفت‌سین‌اش را با آدابی بسیار بر سر میزی پهن می‌کند که در سوی دیگرش حضور چشمی یا دستی غایب است. این غایب بزرگ از نظر ما می‌تواند بهروز همسر سابقش یا غریبه‌ای باشد که از او به نام «یارو» یاد می‌کند. ما در سایه این تصویر با دغدغه‌های نگار در ارتباط با رنگ‌ها آشنا می‌شویم و از پس تشخیص این رنگ‌ها می‌توانیم به روانشناختی کاراکتر خلق شده توسط «سپیده شاملو» آشنا شویم. و پس از آشنایی نسبی با نگار به کاراکتر دیگری به نام لیلا برمی‌خوریم. زنی با دل‌مشغولی‌های آشنای یک روانشناس. ما می‌توانیم پیش خود پس از خواندن بخش‌های ابتدایی مربوط به لیلا فکر کنیم قرار است لیلا و نگار به طریقی یا به واسطه‌ای با هم آشنا شوند و هنگامی که این پیش‌بینی به حقیقت می‌پیوندد چندان شگفت‌زده نمی‌شویم. اما چگونه زنی جوان و روان‌نژند می‌تواند به روانشناس تقریباً همه‌چیزدان قصه وصل شود؟ پاسخ چندان دشوار نمی‌نماید وقتی می‌فهمیم لیلا درگیر خودکشی مرموز فرزانه است. در واقع فرزانه پلی است که دو پایه اصلی یا دو شخصیت اصلی روایت را به هم رسانده و مرگش سبب‌ساز ارتباطی می‌شود که می‌تواند زندگی هر دو نفر را تحت‌تاثیر قرار دهد. حال ترسیم باقی پایه‌های این میز بزرگ که بر آن ضیافتی از هر نوع آدمی برپا است، دیگر دشوار نیست. چرا که ما به واسطه حضور لیلا با داریوش همسرش و دکتر مهرتاش همکارش آشنا می‌شویم. مردهایی که هر کدامشان به دلیلی بر زندگی روزمره و حرفه‌ای لیلا اثرگذارند. داریوش تیپ آشنای شوهر زن موفق است. او سر در لاک کاری خود فرو برده و به نظر می‌رسد با زنی به نام مهناز که از دوستان قدیمی خانوادگی است سروسری دارد. ما از این ارتباط زیرجلکی چیز زیادی نه می‌بینیم و نه از زبان کاراکترهای اثر چیز زیادی از آن می‌شنویم ولی جای گمانه‌زنی را برای خود محفوظ داشته، بی‌توجه به فرجام رابطه نیستیم.

از سویی دیگر ما آرام‌آرام شاهد حضور مردی در زندگی نگار هستیم. ما از مرد میانسال وارد شده به زندگی یا قصه نگار چیز زیادی نمی‌دانیم. اما مانند خود نگار نمی‌توانیم به او اعتماد کنیم. چرا که ما از نظرگاه نگار او را در ابتدا بدون چهره و بدون صدا تجربه کرده و از اقامت‌های گاه و بی‌گاه او در محل زندگی نگار هم شگفت‌زده‌ایم، هم نگران و آشفته.

آیا دلیل قانع‌کننده‌ای برای نگرانی‌های مدام ما برای نگار وجود دارد؟ آیا اساساً خطری می‌تواند در کمین کاراکتری مانند نگار باشد؟ پاسخ این دست سئوالات را بی‌تردید باید از ذهن لیلایی جست‌وجو کرد که به نظر می‌رسد کلید حل معماهای زندگی خودش و دیگران را در دست دارد. کلیدی که هرگاه بخواهد و فقط دلش بخواهد در قفل راز و رمزهای درونی بیماران و افراد منتسب به خود انداخته و به قدر لزوم به ذهن آن شخصیت‌ها نور می‌تاباند. ما چندان از فرزانه بیشتر از آنچه لیلا می‌داند نمی‌توانیم بدانیم و حتی امکان گمانه‌زنی‌های مطولی هم نداریم. در حقیقت «سپیده شاملو» به عنوان خالق متن به شکل کاملاً از پیش تنظیم شده‌ای پس پشت لیلا پنهان شده و سکان روابط انسانی حاکم بر اثر را به دست او سپرده است. لیلا پایه اصلی ضیافتی است که همگی ما به دور آن نشسته‌ایم. او در نقش منشاء آگاهی ظاهر شده و به شیوه تمام آگاهان در عین روشن‌بینی و وجود خرد انتقادی از وجود پاشنه آشیلی در گذشته خود رنج می‌برد.

لیلا به خوبی می‌داند تمام کنش‌ها و واکنش‌های نگار و فرزانه و نازنین و داریوش و دکتر مهرتاش ریشه در پس‌زمینه‌های خانوادگی و اجتماعی دارد و بر همین اساس به شکلی تقریباً بی‌رحمانه روز به روز بر دایره حکمرانی خود می‌افزاید و سعی می‌کند پیشینه خود را از چشم اطرافیان پنهان نگه داشته، به رشد و پویایی آدم‌های پیرامونش کمک کند. به عنوان نمونه نزدیک‌ترین کسان او یعنی دختر و همسرش از هویت واقعی زنانی که او در خانه ویلایی خود اسکان داده بی‌خبرند. حتی او هنگامی که هویت این زنان را برای دکتر مهرتاش فاش می‌کند به او سفارش می‌کند مسئله را شبیه رازی سر به مهر بداند. همچنین وقتی لیلا به نگار قول می‌دهد که روزی سرگذشت خود را برای او تعریف کند ما نمی‌توانیم باورش کنیم و هنگامی که تن به آشکار ساختن چهره واقعی هما و دایه و پدربزرگ خود می‌دهد حتی می‌توانیم به صدق گفتارش شک کنیم. (هرچند فکر می‌کنم نویسنده می‌توانست کاراکتر لیلا را اندکی پیچیده‌تر و در عین حال ملموس‌تر و زمینی‌تر خلق کند، تا از این صورت قهرمانی فعلی جدا شده و مآلاً سایر اتفاقات بسامان رسیده اثر نیز با درصدی خطا و احتمال به پیش رفته و به ذهن متخیل خواننده مشتاق خوراک کافی برای ادامه منطقی متن در خلوت داده می‌شد.) بخش اعترافات لیلا بی‌تردید یکی از اثرگذارترین بخش‌ها (در عین کوتاهی) است. ما انگیزه‌های اصلی او را از منظری رفتارشناسانه درک کرده، به او حق می‌دهیم در زندگی با داریوش احساس ناامنی کند و نیز احساس هراس کند از زبان حقیقت‌گوی نازنین. او زنی است که در گذشته نتوانسته به هیچ کس اعتماد کند. هرچه دارد خودش ساخته است و به نوعی تداعی‌گر جدال تک‌نفره نگار با خانواده‌اش در اشلی دیگر است.

**■ نقطه ثقل روابط انسانی کجاست**

آیا می‌توان فرزانه را پس از پایان روایت به شکلی ملموس به یاد آورد؟ از فرزانه در ذهن ما چه شکلی باقی مانده؟ آیا می‌شود فرزانه را به قطره آبی تشبیه کنیم که در دریایی به نام تهران از ارتفاعی بلند چکیده و محو شده است؟ فرزانه بر کجای ضیافت طراحی شده «سپیده شاملو» می‌تواند قرار گیرد؟ حضور فرزانه در این اثر شاید در ابتدا در مظان تردیدی جدی قرار گیرد. چرا که او بهانه روایت وصل دو کاراکتر اصلی اثر یعنی لیلا و نگار است. در واقع فرزانه بیشتر یک نام است. نامی که حول آن اتفاقات و آدم‌ها و فضای داستانی ساخته می‌شود. ما حتی تهران را در این اثر می‌توانیم به عنوان یکی از شخصیت‌های فرعی کار در نظر آورده و فرزانه را به واسطه تهران تعریف کنیم. اساساً نویسنده تقریباً بین نام فرزانه و سایر عناصر اصلی کار خود ارتباطی جدی برقرار کرده است. فرزانه می‌تواند برای شهری مانند تهران قطره‌ای باشد نامفهوم، نیست شده و یا حتی از ابتدا نبوده و از طرف دیگر می‌تواند تداعی‌کننده گذشته پرپیچ و خم و پرتعرضی باشد که همواره از آن فرار کرده است. فراری که به نظر می‌رسد دیگر انجام‌پذیر نیست چون لیلایی ظهور کرده با نوری در دست و می‌خواهد به تمام گوشه‌کنارهای ذهن آشفته‌اش سرک بکشد. اما فرزانه برای لیلا چه می‌تواند باشد؟

شاید فرزانه این اثر و فرزانه‌های تکثیر شده در اطراف لیلا انگیزه‌های زیستن آدمی را می‌سازند که با وجود بهره‌مندی از پایگاهی به نام خانواده، از خلایی عمیق رنج می‌برد. این فرزانه‌ها هستند که به لیلا می‌آموزند که حتی به راحتی نمی‌توان دل به عشق دکتر مهرتاش سپرد و یا بی‌دلیل کنار داریوش احساس خوشبختی کرد. حتی نمی‌شود فکر کرد تنها فرزند و ثمره زندگی ظرفیت پذیرش مسائل مادری را دارد که در کار خویش به نوعی مستحیل شده است.

رمان «سرخی تو از من» را می‌توان بیش از هر چیز دیگری ایرانی دانست. نه صرفاً به دلیل استفاده از روزهایی مانند چهارشنبه‌سوری یا سیزده‌بدر. بلکه به دلیل خلق‌شان به واسطه آدم‌ها؛ آدم‌هایی که هر یک رنگی دارند و شکلی و وقتی بهشان نزدیک شوی در ذائقه فکری‌ات به طعمی گاه آشنا یا غریب بدل می‌شوند و تو می‌توانی خیال کنی جایی نگاری یا متینی، فرزانه‌ای یا نازنینی را دیده‌ای. «سپیده شاملو» توانسته است با استوار کردن کاراکترهایش بر فضای تهران روابط انسانی پیچیده حاکم بر این شهر را به نقد کشیده و از من و توی خواننده بخواهد به آدم‌ها به شکل توده خمیری بی‌شکل نگاه نکنیم. سعی کنیم آهسته آهسته لایه‌های پیدا و ناپیدای ذهن آدمی را کشف کنیم که کنار دستمان زندگی می‌کند و ممکن است هر لحظه از فراز برجی که لزوماً نامش هم نباید میلاد باشد سقوط کند. برجی که در ذهن ما سابقه‌ای به قدمت تاریخ‌مان دارد و برجی به نام فرزانه که دیگر چه بخواهیم و چه نخواهیم با ماست. در ماست و گاه بی‌دلیل صدای‌مان می‌زند.

خبرکتاب

## دو کتاب از فرهنگستان هنر

**شرق:** انتشارات فرهنگستان هنر به تازگی دو عنوان کتاب جدید را منتشر کرده است. کتاب «نویسندگان برجسته قلمرو هنر» با عنوان فرعی «از عهد کهن تا پایان سده نوزدهم» یکی از کتاب‌های جدید این مرکز است. این کتاب به کوشش کریس ماری جمع‌آوری شده و صالح طباطبایی و فائزه دینی مترجمان آن هستند. در این کتاب فصل‌های کوتاهی- و به قلم نویسندگان مختلف- در باب بسیاری از شخصیت‌های مهم هنری تاریخ بشر کنار هم آمده است. اعم این شخصیت‌ها را فلاسفه یا نویسندگانی تشکیل می‌دهند که در حوزه تفکر بشری تاثیرگذار بوده‌اند. شخصیت‌هایی مانند شوپنهاور، تولستوی، راسکین، دیدرو، آلبرتی، آگوستین، بودلر و... از جمله این نام‌ها هستند که در کتاب به آنها و در معرفی‌شان فصولی وجود دارد. البته این کتاب دوجلدی است و جلد دوم آن که به نویسندگان سده بیستم اختصاص دارد، در آینده نزدیک منتشر خواهد شد. این کتاب در ۴۵۸ صفحه، تیراژ ۱۵۰۰ نسخه و با قیمت ۴۲۰۰ تومان به بازار آمده است.

کتاب دیگر انتشارات فرهنگستان هنر ششمین جلد از «مجموعه برگزیدگان» است که به زندگی و آثار علی نصیریان می‌پردازد. این کتاب که «علی نصیریان، زندگی و آثار» نام دارد را شهاب پازوکی گردآوری کرده است. در این کتاب نویسندگان مختلفی درباره وجوه مختلف کاری و هنری نصیریان مقاله، یادداشت و یا گزارش نوشته‌اند. در عین حال سه گفت‌وگو با عزت‌الله انتظامی، سیدمحمد بهشتی و ایرج راد درباره استاد نصیریان انجام و در کتاب گنجانده شده است. از دیگر بخش‌های این کتاب می‌توان به سه مقاله از اکبر عالمی (درباره علی نصیریان و آثارش)، حسین فرخی (از بلبل سرگشته تا رویا) و داریوش مودبیان (علی نصیریان و تئاتر تلویزیونی در ایران) اشاره کرد. در قسمتی دیگر نیز «گاهشمار زندگی هنری علی نصیریان» به همراه آلبومی از تصاویر منتشر شده‌اند. علی منتظری عضو پیوسته فرهنگستان هنر در قسمتی از مقدمه‌اش بر این کتاب می‌نویسد: «او [علی نصیریان] اکنون در ۷۱سالگی تجربه پنج دهه تلاش بی‌دریغ و کم‌نظیر را در اعتلای هنر نمایش به همراه دارد. یادآوری این نکته که بسیار نادر و کمیاب‌اند هنرمندانی که بیش از نیم قرن از عمرشان را به هنری خاص بپردازند، اهمیت کار نصیریان را مضاعف می‌نماید...»

این کتاب در ۱۵۲ صفحه، تیراژ ۱۵۰۰ نسخه و با قیمت ۱۸۰۰ تومان به بازار آمده است.

## از روز آفرینش خاک

**شرق:** نمایشنامه «از روز آفرینش خاک» یکی از آخرین عناوین انتشارات امیرکبیر است که به تازگی به بازار آمده است. این نمایشنامه در سه پرده و توسط قاسم پورکاشانی نوشته شده است. فضای نمایشنامه در جنوب ایران است و داستان آن در باب زندگی چند خانواده جنوبی است که به نوعی دنبال سرنوشت محتومی نشسته‌اند. در قسمتی از این نمایشنامه می‌خوانیم: «نمی‌دونستم فساد واگیره. وقتی می‌دیدم سرطان مسری نیس گفتم لابد فسادم همین طور. اما تا چشم به‌هم زدم وابسته شدم. کارم پیش هر کس و ناکس گیر کرد. به هر بی‌شرف نامردی محتاج شدم...» این نمایشنامه در ۸۸ صفحه با تیراژ ۲۰۰۰ نسخه و قیمت ۱۰۰۰ تومان توسط انتشارات امیرکبیر به بازار آمده است.

## وقتی نیچه گریست

**شرق:** انتشارات کاروان به تازگی رمان «وقتی نیچه گریست» نوشته اروین یالوم را با ترجمه سپیده حبیب منتشر کرده است. این رمان روایتی از روان‌پریشی‌های آدمی و درمان است که در ساختاری خطی و به شدت داستانی نوشته شده است. رمان داستان رابطه‌ای خیالی میان بیماری عجیب و روانکاوی قدرتمند است و نویسنده کوشیده با شکل دادن به این رابطه پرتره‌ای بزرگ از روح انسان را بیافریند. در این رمان نیچه در برابر فروید قرار داده شده تا این شخصیت‌های برجسته درون خود را آشکار کنند. نویسنده کتاب اروین یالوم استاد روانپزشکی دانشگاه استنفورد است. او در این رمان کوشیده براساس شیوه‌ای درمانی به معرفی روان‌درمانی اگزیستانسیال بپردازد. در عین حال مترجم کتاب- سپیده حبیب- نیز روانپزشک است و کوشیده تا با پانوشت‌های فراوان، مفاهیم و لغات تخصصی به کار برده شده در متن رمان را توضیح دهد. این رمان در ۴۷۶ صفحه با تیراژ ۲۰۰۰ نسخه و قیمت ۴۸۰۰ تومان منتشر شده است.

## کی ما را داد به باخت

**شرق:** «کی ما را داد به باخت» عنوان آخرین اثر فرهاد کشوری نویسنده فعال این چند سال اخیر است. فرهاد کشوری به سال ۱۳۲۸ متولد شده است و تاکنون چندین رمان و مجموعه داستان را منتشر کرده است. «کی ما را داد به باخت» داستان بلندی از فضاهای بومی است که در آن پریشانی‌های ذهن راوی با فراز و نشیب‌های زندگی انسان‌های نزدیک به او درمی‌آمیزد. این کتاب را می‌توان مونولوگ بلند شخصیتی دانست که از وقایع پیرامون بهت‌زده است. در قسمتی از این کتاب می‌خوانیم: «صدای خرس شنیدیم. رفتیم جلو در. خرس پایین پای ما بود. خرس گرمسیر بود. اگر یک خرس ماده می‌بردم به غاری و ته پاهام را با زبون می‌لیسید، زخم می‌کرد و نمی‌گذاشت فرار کنم بهتر از این سوراخ بود...» این داستان بلند در ۹۵ صفحه با تیراژ ۱۶۵۰ نسخه و قیمت ۱۱۰۰ تومان توسط انتشارات نیلوفر منتشر شده است.

رهاورد نشر اسیم
دیوان کامل و جامع
هدیهٔ حافظ
بی‌نظیرترین کتاب حافظ تاکنون
(شرح کامل و مشروح فال هر غزل،
معنی لغات و غزلها،
ترجمه انگلیسی غزلها،
شرح زندگی، عرفان و عشق حافظ
از تالیفات:
دکتر عباس عطاری (کرمانی)
فروش در ک